اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**بحثی که بود راجع به قصد بود اعتبار قصد در متعاقدین و عدم اعتبار اختیار به قول مرحوم شیخ ما برای اینکه این مطلب روشن بشود اولا عرض کردیم چون عقد جزو امور ایقاعی و ابداعی نفس شخص است التزامات شخصی است قوام این جور چیزها به قصد است یعنی بدون قصد نمی‌شود. آن وقت این قصد را ما عرض کردیم چند جور می‌شود تصویر کرد حالا امروز این کتاب مکاسب هم که مقداری که مرحوم شیخ از قصد نوشته آن را هم بخوانیم و این مقداری که ایشان نوشتند نیست.**

**تا حالا چند جور ما نمی‌دانم هفت تا شد یا هشت تا شد قصدی را که متصور بود. معنای دیگر قصد در حقیقت در مقابل این است که یعنی بعبارة اخری قصد به خود آن دائره‌ی عقد نیست به مجموع عقد است. این قصد به اصطلاح در متعارف فقهاء تعبیر می‌شود از آن به طیب نفس در مقابل اکراه یعنی عبارة اخری نه فقط حالا قصد مثلا گفته بعت فرض کنید این بعت را گفته قصد لفظ هم کرده قصد معنا هم حتی کرده است که من بفروشم لکن من راضی نبودم عرض کردیم آن اصطلاحش این است در بیع مضطر واقعا قصد می‌کند قصد معنا را هم می‌کند.**

**بچه‌اش مریض است مجبور است برای علاج بچه خانه را بفروشد ، خانه قیمتش صد میلیون است از او بخرند هشتاد میلیون خوب مجبور است بفروشد دیگر تا بچه را معالجه کند اینجا واقعا قصد می‌کند لکن اضطرارا ، اصطلاحا کلمه‌ی اضطرار باب افتعال است از ضرر عرض کردیم در لغت عرب اساس ضرر به معنای نقص است. نقص اگر می‌گویند ضرری است یعنی موجب یک نقصی می‌شود آن وقت هر چه در آیات مبارکه هست ما جعل علیکم فی الدین من حرج به معنای ضیق است تنگنا قرار گرفتن است.**

**لذا در یک آیه‌ی مبارکه هم داریم حرجا کانما یصعد فی السماء مثل آدمی که بالای کوه می‌رود احساس تنگی نفس می‌کند، اکسیژن هوا کم می‌شود، خیلی هم عجیب است این آیه چون چنین کوه‌هایی در مکه و مدینه وجود ندارد حالا پیغمبر این آیه را چطور فهمیدند مثل کوه الوند و دماوند ممکن است اما در آن کوه‌هایی که در مکه و مدینه است چنین حالتی پیدا نمی‌شود. کانما یصعد فی السماء .**

**ضیق خودش یعنی حرج به معنای ضیق نفس است ناراحتی انسان در تنگنا قرار بگیرد لذا اینکه در عده‌ای از کتب آمده که ضرر به معنای حرج است و حرج به معنای ضرر است این درست نیست. ضرر عبارت از نقصی است که پیدا می‌شود حالا به هر نحوی نقص آبرو، آبروی آدم برود کم بشود هر نحوه‌ای از نقص باشد این را اصطلاحا ضرر می‌گویند در لغت عرب و لذا فرقش هم با ضُر این است اصابه ضُر ، ضُر به معنی سوء حال است غیر از ضرر است و لذا در قرآن استعمال شده هم ضُر و هم ضرر ، اولی الضرر ، ضرر به تفکیک ، تفکیک بین دو راه این خودش به معنای نقص است اما ضُر که با حالتی ادغام است خودش به معنای سوء حال است. شبیه حرج است. آن ضُر ، اصابه ضُر یعنی حالت ناراحتی روحی و ضیق نفس و در تنگنای روحی قرار گرفتن این دو تا با هم دیگر یکنواخت نیستند.**

**آن وقت اضطرار افتعال ضرر است . افتعال یعنی قبول یعنی یک ضرری و نقصی را قبول کرده برای اینکه یک کاری را انجام بدهد. و لذا ایشان می‌داند که این خانه قیمتش صد میلیون است لکن چون اضطرار دارد به هشتاد میلیون می‌فروشد که بچه‌اش را معالجه کند. لذا اگر دقت کرده باشید در کلمات علمای ما آمده که این بیع مضطر درست است بیع مکره را گفتند درست نیست اما بیع مضطر درست است . لذا این فرق بین اکراه و اضطرار است.**

**در باب اضطرار بیعش را چرا ؟ تعبیری که آقایان دارند این است چون حدیث رفع امتنانی است اگر بگوید بیع مضطر باطل است خلاف امتنان است چون من الان مجبور هستم بفروشم آن وقت شارع هم بیاید بگوید باطل است این بیع باطل است من چه کار کنم پس ؟ قیمتش صد میلیون است خبر دارم من الان مجبورم هشتاد میلیون بفروشم برای بچه‌ی خودم اگر شارع آمد گفت این باطل است پس بالاخره من چه کار کنم در این مساله ؟**

**اما بیع مکره این طور نیست کسی انسان را وادار نمی‌کند که مثلا به قول معروف چاقو یا هفت تیر روی سرش بگیرند و بگویند باید بفروشی، در بیع مکره اصولا یا همین که دیروز عرض کردم قصد به خود اصل معامله نیست لفظ را فقط می‌گوید که کلا قصد نیست یا حتی اگر قصد هم هست این قصد با طیب نفس نیست. خوب دقت کنید .**

**این یک نوع قصدی است که بعد از معامله می‌آید آنهایی که تا حالا می‌گفتیم دخیل در خود معامله بود این یک نوع قصدی است بعد از تمام شدن معامله یک قصد دیگر هم هست. چند تا قصدی که عرض کردیم این هم یکی از قصدهایی ست که می‌آید اما به خود معامله . اگر که بر اثر اکراه خود عقد را قصد نکرد این به خود معامله خورده اما اگر خود عقد را هم قصد کرد لکن طیب نفس نداشت گفت آقا من راضی نبودم به من گفتند من هم گفتم انجام دادم گفتند بفروش بفروش فروختیم لکن من به این بیع راضی نبودم یعنی حتی آمدند آثار را هم بار کردند خانه‌اش را گرفتند پول را در حسابش ریختند و الی آخره می‌گوید آقا من راضی نبودم .**

**این قصد در اینجا به معنای طیب نفس است دقت کردید ؟ و این قصد را مرحوم شیخ از آن تعبیر به اختیار کرده است یعنی مختارا این کار را انجام بدهد ما از آن به قصد تعبیر کردیم . این هم یکی از اقسام قصد قرار دادیم آیا اگر چنین قصدی ولذا عرض کردیم بحث اول تفسیر آن قصد است بحث دوم اگر به این قصد اخلال شد چه می‌شود خوب طبیعتا اگر اخلال شد چون بیع یک مطلبی است که من چون قاعده‌اش را عرض کردم یک مطلبی است ابداعی یعنی یک مطلبی است که شما ایجاد می‌کنید نبوده این کتاب ملک آن آقا باشد صد تومان او ملک من باشد این نبوده شما دارید ، اگر هر خللی درش پیدا شد برمی‌گردد به همان اولی ، که حاصل نشد این جابجایی اتفاق نیافتاد این قاعده‌اش این است که عرض کردیم .**

**پس شما اگر طیب نفس نداشتید اختیار نداشتید یا این قصدی را که من عرض کردم نداشتید این جابجایی انجام نمی‌گیرد این معامله انجام نمی‌گیرد.**

**یکی از حضار : از عبدالله بن سنان فمن بین الاکراه والاجبار ...**

**آیت الله مددی : آن را می‌‎خوانیم ان شاء الله آن در تفسیری که مرحوم شیخ ، عرض کردم بحث را اجمالا عرض کردم بعد مرحوم شیخ وارد بحث اکراه و حقیقت اکراه می‌شود که گفتیم حالا بخواهیم بخوانیم یا نخوانیم ...**

**یکی از حضار : بالعکس گفته است .**

**آیت الله مددی : بالعکس است آن روایت بالعکس گفته است.**

**یکی از حضار : تعبیر به اختیار درست است ؟**

**آیت الله مددی : یعنی مختارا .**

**تعبیر به اختیار عرض کردیم ما متعارفمان اختیار یعنی تساوی طرفین من مختار هستم دلم می‌خواهد این کار را انجام بدهم یا ندهم اما در لغت عربی اختیار معنایش این نیست . این معنای عرفی شده معنای عرفی اختیار تساوی است . مثلا مساوی است که این دستم را حرکت بدهم یا آن دستم را . اما لفظ اختیار از کلمه‌ی خیر است یعنی بهتر مراد از اختیار در لغت عربی اخذ به بهتر است آن که بهتر است انتخاب بکند این لفظ خیار هم در حقیقت این طور است این که گفتند سلطنة فسخ العقد ، ملک فسخ العقد این در حقیقت تفسیر خیار نیست ، انتخاب بهتر در عقد ، که این عقد را امضاء بکند یا نکند.**

**اگر ما باشیم و ... حالا بین ما که جبر و اختیار می‌گوییم ، جبر را آن طرف می‌گذاریم و اختیار را به معنای آزادی ، آزادی اراده لکن در صلب لغت کلمه‌ی اختیار به معنای آزادی اراده نیست ، اختیار به معنای انتخاب خیر است. البته در لغت عرب کلمه‌ی خیر ما در فارسی اینطور نیست در لغت عرب خیر هم به معنای خیر یعنی خوب می‌آید نیک می‌آید هم به معنای بهتر می‌آید، هم افعل تفضیل است و هم صفت مشبهه است . در لغت عرب این طور است یعنی این طور نیست که دائما خیر به معنای افضل باشد خیر لکم داریم یعنی بهتر است آن جا درش به معنای بهتر است.**

**جلال سیوطی در این کتاب الحاوی چاپ شده یک رساله‌ای دارد در معنای خیر اصلا رساله نوشته در این جهت در معنای این حدیث چون شبهه کرده که آن روایت از پیغمبر است که حیاتی خیر لکم مماتی خیر لکم هم زنده بودن من برای شما خیر است و هم فوت من خوب نمی‌شود بالاخره یکی خیر یعنی اخیر بالاخره یا این اخیر است یا آن . ایشان در آنجا توضیح می‌دهد که خیر در لغت عرب دائما به معنای اخیر نیست. خیر به معنای خوب است. اینجا هم خیر به معنای خوب است یعنی این هم خوب است و آن هم خوب است. نه اینکه یکی بهتر از دیگری خوب دقت کردید ؟**

**پس اختیار اگر ما باشیم . این تاکیدات من روی جهات لغوی چون من روی جهات متن و اینها خیلی اعتقاد دارم کار دقیق بشود که معلوم بشود. اختیار به معنای آزادی اراده نیست. اختیار به معنای گزینش بهتر آن که بهتر است انسان انتخابش بکند. در باب خیار هم در حقیقت می‌گوییم خیار غبن و اینها در حقیقت در آنجا اگر ما باشیم الان ما خیار را در لغت عربی الان خیارات می‌گویند این لغت عربی معاصر لکن ما غالبا ترجمه می‌کنیم گزینش ، خیار را گزینش ترجمه می‌کنیم. گزینش‌های متعدد دارد خیارات متنوعة متعددة لکن در حقیقت اینطور نیست نه خود کلمه‌ی خیار در حقیقت اخذ به خیر است یعنی آن که خیر است و خیر هم چون در لغت عرب عادتا اخیر است یعنی بهتر ، خیار یعنی بهتر را انتخاب کردن یعنی مثلا اگر امضاء عقد بهتر است اگر رد عقد فسخ عقد بهتر است آن را انتخاب بکنیم . این هم راجع به کلمه‌ی ...**

**یکی از حضار : بین بد و بدتر هم اگر بد را انتخاب بکنیم باز همین لغتا ...**

**آیت الله مددی : بعید نیست عرفی شاید صدق بکند.**

**یکی از حضار : الان این بدتر را دوست داشته انتخاب بکند خیار دارد دیگر ؟**

**آیت الله مددی : خیار دارد اما این لفظ خیار برایش نباید گفت انتخاب مثلا آزادی اراده مثلا آزادی انتخاب است این اختیار نیست ما کتاب‌هایمان نوشتند جبر و اختیار ، بحث جبر و اختیار معروف است دیگر در حقیقت آن هم خیار را به معنای آزادی انتخاب گرفتند. کلمه‌ی اختیار این نیست .**

**یکی از حضار : بالطبع آن جا را باید به این معنا می‌گرفتند . انسان آزادی را بین بد و خوب ندارد بین بد و خوب همیشه خوب را انتخاب می‌کند .**

**آیت الله مددی : نه شاید بد را انتخاب بکند . انتخاب ربطی به اختیار ندارد. ربطی به اخذ خیر ندارد که ممکن است بد را انتخاب بکند می‌داند برایش مشکل هم دارد اما انتخاب بکند .**

**علی ای حال این هم فواید لغوی و تعبیراتی که در اینجا مناسب با ما نحن فیه بود .**

**پس بنابراین به نظر ما این قصد را به معنای طیب نفس در مقابل قصد هم بگیریم شاید راحت تر باشد. علی ای حال یک معنای قصد هم طیب نفس است . آن وقت اگر واقعا قصد عمل را انجام داده و قصد لفظ را کرده قصد همان امر ایقاعی اعتباری انشائی را کرده قصد بیع کرده قصد اجاره کرده واقعا کرده لکن طیب نفس نداشته از ته قلب به قول ما راضی نبوده انصافا اگر این جور باشد این با لحوق اجازه جبران می‌شود، روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ نکته‌ی بحث این است.**

**چون عرض کردیم یکی تحلیل کلمه است یکی چه اثری دارد یکی آیا این نقص جبران می‌شود یا نمی‌شود ، اگر طیب نفس به این معنا باشد ایشان طیب نفس نداشت بعد که این عقد را انجام داد ، واقعا هم عقد انجام داد واقعا هم فروخت پول هم به او دادند ولکن می‌گوید من راضی نبودم به این کار بعد گفت اشکال ندارد راضی شدم این که اصحاب ما .**

**اصحاب ما می‌گویند اینجا درست است. در باب این اکراه عرض کردم احناف هم می‌گویند درست است حنفی‌ها ، آن سه تا مذهب دیگر می‌گویند باطل است آن بیع مکره بنفسه باطل است با لحوق اجازه اثر نمی‌کند یعنی بعبارة اخری اگر طیب نفس نبود اصلا عقد محقق نمی‌شود دقت کنید چون عقد یک نوع امری است که انسان ایجادش می‌کند این ایجادش تابع اراده‌ی من است من اگر اراده نداشتم و انجام دادم این لقلقه‌ی لسان است آن عقد اصلا محقق نمی‌شود. اگر محقق نشد با لحوق اجازه کاری نمی‌تواند بکند .**

**یکی از حضار : پس بیع فضولی را قبول ندارند .**

**آیت الله مددی : نه چون آنجا بیع فضولی عقد محقق می‌شود اما انتساب به مالک ندارد بعد طبیعتا یک بحث هم همین است فرق بین بیع فضولی و مکره چه می‌شود مثلا ؟ که دیروز هم یک مقداری اشاره کردیم چون خود مرحوم شیخ بعد خودش این بحث را دارد من لا اقل صفحاتش را نشان می‌دهم بعد بحثش را انجام می‌دهیم. این راجع به این قسمت دوم یعنی قسمت سوم بحث قصد. این چند تا شد قصد؟ هشت تا شد یا نه تا ؟ هشتمی بود ؟**

**نهم قصدی که می‌آید یک قصدی باز بالاتر از این هست بعد از این قصد مالک یعنی بگوییم مثلا این کتاب فلان را فروختیم به مثلا خریدن مالک را هم قصد بکنیم این را مرحوم شیخ دارد در همین بحث قصد دارد و مبدائش هم کلام مرحوم تستری است ایشان می‌گوید کلام اصحاب در اینجا مضطرب است، نه مضطرب که نیست نفهمیده است. ایشان خودش یک تفاصیلی در اینجا گفته و شیخ هم یک نکاتی را به عنوان بحث با ایشان انجام می‌دهند، آقایان بعدی هم مثل نائینی هم آوردند حتی عبارت محقق تستری را هم آوردند .**

**ما به نظرمان خیلی بحث تاثیر گذار نیست به هر حال این را هم گفتند.**

**ببینید به طور کلی من همیشه عرض کردم در باب عقود آن رکن اساسی عقد را در نظر بگیرید و آن هدف اساسی عقد را در نظر بگیرید در باب عقود این است. مثلا در باب بیع رکن اساسی در باب بیع چیست ؟ در باب بیع رکنش عوضین است، شما می‌خواهید اینها . آن وقت هدفتان چیست ؟ جابجایی بکنید ، حالا یا مثلا اضافه‌ای که داشته مال به زید این را برداریم بزنیم به عمرو یا مال را جابجا بکنیم، اگر حقیقت عقد بیع این باشد خوب این مالک اثر ندارد چه بگوید کتاب زید چه نگوید چه اثری دارد ؟ هیچ نکته‌ی خاصی نیست، مبادله‌ی بین کتاب است و صد تومان دیگر برای زید باشد یا غیر زید تاثیر گذار نیست.**

**اما در مثل ازدواج شخص رکن عقد است. شما می‌خواهید زوجیت را بین این فرد و این فرد ایجاد بکنید. آنجا حتما باید شخص معین بشود. نمی‌توانیم بگوییم این زن را به زوجیت یک آقایی در آوردم این اصلا امکان ندارد. قوام عقد ازدواج ایجاد علقه‎ی نکاح بین زن و مرد است. این قوام عقد نکاح است و لذا عرض کردیم عده‌ای از اهل سنت مهر را عوض و یا به منزله‌ی عوض گرفتند و عرض کردیم در فقه شیعه هم متاسفانه از زمان شیخ طوسی در مبسوط ایشان به عنوان عوض آورد و بعد هم در شیعه راه افتاد .**

**چون عرض کردم من کرارا دو نفر از علمای ما خیلی تاثیر گذار هستند فوق العاده در جهات مختلف و هر دو هم جهات مختلف دارند یعنی کتاب‌های مختلف دارند در حوزه‌ی علمی ما اول که شیخ طوسی است که خیلی زیاد است و دومی هم علامه به آن زیادی نیست اما آن هم نسبتا زیاد است. چون آن هم کتب کلامی و اصولی و فقهی و حدیثی، حدیثی نرسیده می‌گویند کتاب در حدیث هم داشته است نرسیده است آثاری هم از او نداریم. رجال دارد اصول دارد انواع فقه دارد این که ایشان خیلی تاثیر گذار است علامه و مرحوم شیخ طوسی ، در زمان ما هم فعلا خیلی تاثیر گذار جواهر است. یعنی اصولا فرهنگ حوزه‌های ما بر جواهر می‌چرخد مثلا حدائق را کمتر مراجعه می‌کنند مستند نراقی را کمتر مراجعه می‌کنند فرهنگ حوزه‌های ما بر این می‌چرخد اما تاثیر گذار بر علوم حوزوی ما ، علوم حوزوی شیعه در درجه‌ی اول شیخ است ، شاید الان معلوماتی را که خدمت شما هستیم و نشستیم و می‌خوانیم شاید حدود نزدیک هشتاد درصدش متاثر به شیخ است.**

**این را من چند بار عرض کردم می‌گویند دویست سال مقلد شیخ بودند ، من عرض کردم همین الان هم مقلد شیخ هستند فقط ملتفت نیستند، متوجه نیستند که مقلد شیخ هستند الان هم بزرگان هنوز مقلد شیخ هستند لکن توجه ندارند بی توجهند به اینکه نکته‌ی تقلید چه بوده به هر حال وارد این بحث الان نمی‌خواهیم بشویم .**

**مرحوم شیخ این را در مبسوط آورد دیگر این جا افتاد لکن خوب علمای ما گفتند عوض که نمی‌تواند در باب نکاح ، مهر که عوض نمی‌شود لذا اضافه کردند بمنزلة العوض در جواهر اضافه کردند بمنزلة العوض ، این بنمزلة هم کار را درست نمی‌کند. عرض کردیم مهر هیچ کدام نیست نه عوض است و نه به منزله‌ی عوض چرا چون در عقد نکاح اصولا بحث عوض مطرح نیست. آن نکته‌ی اساسی را در .**

**لذا این نکته را خوب دقت کنید چرا من این نکته را تاکید می‌کنم، یک در فقه استنباطی شما خیلی تاثیر دارد خیلی تاثیر دارد چون باید عقد را بشناسید حقیقت عقد و مقصد و ... دو در فقه به اصطلاح ولایی شما خیلی تاثیر دارد یعنی اگر بنا بشود عقود جدید تاسیس بکنیم خوب دقت بکنید این ضابطه به شما می‌دهد در عقود جدید که یعنی اول باید مقصد معلوم بشود بعد آن نکات فنی مراعات بشود بعد الفاظ مناسب با همان عنوان بیاید بعد آثاری که روی همان جهت است.**

**فرض کنید مثلا عرض کردم کرارا آقای خوئی بیمه را هبه‌ی معوضه می‌داند خوب اگر هبه باشد آثار هبه‌ی معوضه دارد. آقایان دیگر مثل مرحوم آقای خمینی ایشان بیمه را عقد جدید می‌دانند اگر عقد جدید است باید کاملا دقت بشود این می‌شود فقه ولایی ، اگر هبه‌‎ی معوضه شد دیگر فقه استنباطی است، باید برگردیم به ادله‌ی هبه که این هبه‌ی معوضه چیست شرایطش چیست ؟ خصوصیات را مراعات کنیم.**

**اما اگر بنا شد عقد جدید باشد می‌شود فقه ولایی یعنی این عقد بیمه سابقا نبوده این باید بیاید آن وقت این ضوابطی دارد یعنی خود تاسیس هم ضوابط دارد.**

**یکی از حضار : الان تشخیص مصب عقد و اینها را از کجا مشخص کنیم ؟**

**آیت الله مددی : خوب همان عقدی را که می‌خواهیم بگوییم. تشخیص مصب عقد در فقه استنباطی از روایات و ادله‌ی شرعی و حتی کلمات فقها اما در فقه استنباطی خودتان باید دیگر سیره‌ی عقلاء ، عقلاء اتفاق نظر پیدا کنند و الا مشکل است دیگر دقت کردید ؟ این را خوب دقت کنید من گاهی اوقات بحث‌های مکاسب را طوری مطرح می‌کنم متعمد هستم که حتی به درد فقه ولایی هم بخورد. یعنی اگر شما بنا شد چون الان می‌دانید در سطح جهانی کنوانسیون‌های زیادی هست منطقه‌ای، بین المللی، بین قاره‌ای، فلان ، این کنوانسیون‌ها را بخواهیم بررسی کنیم این‌ها بیشترش ولایی است، آن ضوابط و نکات شرعی را مطرح کنید حالا ولو قبول نکنند بحث این نیست این قدر در دنیا مفکرین هستند و اندیشه دارند که قبول نمی‌کنند روز اول نیست که حالا یک کسی ما را قبول نکند، خوفی ندارد.**

**ما یک وظیفه‌ای داریم که آن را روی مبانی مکاتب وحیانی بیان بکنیم یعنی اصل مطلب این است ، عرض کردیم اوائل قرن اول که علوم یونانی شروع کردند به ورود در دنیای اسلام هنر امام باقر ، هنر که نه هنر به اصطلاح ما آن اساس وظیفه‌ی ایشان حقایق وحیانی را مناسب با آن زمان بیان کردند و لذا در روایت دارد یبقر علم النبیین ، این علم النبیین غیر از علم رسول الله یعنی حقایق وحی را معین کردند وحی را در مقابل علم بشری در مقابل فلسفه‌ی بشری، خواستند حضرت تمام این جهات را بیان کنند. این وظیفه الان در زمان ما هم هست هیچ فرقی نمی‌کند، این وظیفه‌ای که امام علیه السلام انجام دادند در زمان ما هم هست لکن چون زمان ما زمان علم است.**

**در همان زمان هم عده‌ای گفتند کفرٌ من تمنطق فقد تزندق اصلا به قول خودشان منطق یعنی زندیق شدن کسی که منطق را بخواند زندیق می‌شود آن که جواب نمی‌دهند آن حرف‌ها جواب نمی‌دهد، آن راه درستش این است که اصول عقلایی را .**

**چون این اصول شرعی را هم گفت که الاحکام الشرعیة الطاف فی الاحکام العقلیة این اصولی شرعی را هم با دقت و با ظرافت یعنی هر عقدی را الان ما تقریبی که می‌کنیم خیلی روشن ، هر عقدی یک مقصدی دارد یک قصدی دارد یک نکته‌ای درش دارد باید ضوابطش را مراعات کرد در آن عقد اگر در شریعت مقدسه نیست عرض کردم کرارا در عقود جدید باید شرایط عامه را نگاه کرد چون ما در عقد دو جور است یک دفعه در عقد شرایط خود عقد را نگاه می‌کنیم این در عقود شکلی است مثل بیع یک دفعه نه عقودی است که ما با هم دیگر طرفین اتفاق پیدا می‌کنیم در اینجا دیگر آن شرط آن نیست می‌آید یک شرایط فوقانی مثل عام فوقانی می‌آید یک چتری را بالای او قرار می‌دهد شرایط فوقانی را بررسی می‌کند.**

**این شرایط فوقانی همان است که در .**

**ما عرض کردیم آن که به نحو رضایت بین طرفین است دو تاست یکی خود عقد است که صلح است یکی هم در ضمن عقد است که شرط است اینها محدودیت ندارند شکل ندارند. لکن یک چتر فوقانی دارند لذا در هر دو آمده الصلح جائز بین المسلمین الا صلحا احل حراما او حرم حلالا ، الشرط جائز بین المسلمین المومن شرطا الا احل حراما ، این نکته‌ی لطیفی است یعنی وقتی خودش شکل ندارد به رضای شماست یک قواعد عامه را نگاه بکنید اصول شریعت را حفظ بکنید.**

**شرطی یا صلحی نشود که با اصول کلی شریعت در تضاد باشد. دقت کردید ؟ احل حراما که آقایان هم بحث کردند احل یعنی چه معنای لغوی است معنای اصطلاحی است ، خیلی بحث کردند به نظرم کم لطفی فرمودند این احل و حرم را با هم معنا کنیم، جدا نکنیم یکی یکی حرم حلالا یعنی چه احل حراما یعنی چه و مراد از احل یعنی قوانین شرعی یعنی حکم شرعی یعنی این شرط و این صلح نباید جوری باشد که بخواهد شریعت را دور بزند فانون را دور بزند دیگر چون رضائی است دیگر طرفین رضائی است .**

**مثلا شرط بکند شراب بخورد مثلا یک چنین شرطی نمی‌شود شرطی که نخواهد با قانون . آن وقت شما در عقد جدید این نکات را مراعات بکنید. حالا برگردیم به بحث خودمان .**

**ببینید شما عقودی که شخص درش مدخلیت دارد آنجا مالک باید قصد بشود باید معین بشود عقد ازدواج اینطور است عقد وقف اینطور است شما وقف می‌کنید بر زید باید معین بشود وقت عام یک جور است وقف خاص یک جور است وصیت این طور است وصیت می‌کنید مال شما را بدهند یا به عنوان عام در راه فقرا و سید الشهداء یا به زید بدهند این جا در وقف خاص شخص رکن است باید معین بشود.**

**اما در باب بیع مبادلة مال بمال دیگر نکته‌ای ندارد شخص معین بشود دو تا مال با همدیگر مبادله می‌شود این مبادله‌ی مال به مال این نکته‌ای ندارد بله شاید بعضی گفتند یا احتمال دادند من به نظرم احتمال است وجه نباشد قول نباشد که در باب بیع هم مبادله‌ی مالک به مالک است اگر مبادله‌ی مالک گرفتیم باید معین شود دقت کردید نکته‌ی فنی را ؟**

**یعنی باید آن حقیقت عقد را نگاه کرد، حقیقت عقد مبادله‌ی مال به مال است به مالک ربطی ندارد. بله چون بعد حالا من عبارت را می‌خوانم اجمال چون نائینی هم اینجا مفصل بحث کرده و عبارت تستری را هم آورده دیگر آقایان مراجعه کنند. بله یک مطلب هست.**

**گاهی مال قوامش به این است که قصد مالک باشد و الا مال نیست ذمه این طور است کلی این طور است چون ما یک کلی داریم مثلا کتاب مکاسب کلی یک کلی فی المعین داریم مثل یک کتاب از این کتاب‌هایی که در این قفسه هست، این کلی فی المعین یکی هم شخصی است این کتاب بالخصوص این سه جور است و این ها هر کدام تحلیل خودش را دارد.**

**اگر ما کلی را در ذمه قرار دادیم چون قوام ذمه به شخص است ذمه عبارت از اعتبارش یک شیء خارجی به لحاظ شخص به آن ذمه گفته می‌شود ، تا شخص لحاظ نشود می‌گوید این پنجاه تومان را من می‌دهم، این من که درش آمد می‌شود ذمه پنجاه تومان را من می‌دهم.**

**اینجا چه می‌خواهد ؟ می‌خواهد قصد را. اگر گفت کتاب را فروختم به پنجاه تومنی که در عهده‌ی زید است اینجا باید معین بشود که درعهده‌ی کیست، بعبارة اخری در باب ذمم شما به نوع نمی‌توانید قرارش بدهید جعلتان به نوع نمی‌شود این جعل شما باید به شخص بشود. ذمه را اضافه بکنید به پنجاه تومانی که فلان اگر بنا شد .**

**اگر پنجاه تومان کلی بود این به ذمه نیست، فروختم به پنجاه تومان این دیگر ذمه نیست. اما فروختم به پنجاه تومانی که در ذمه‌ی یک شخصی است به درد نمی‌خورد اینجا قصد مالک می‌خواهد روشن شد؟ اینجا قصد مالک می‌خواهد چون بحث ذمه را اضافه کرده وقتی ذمه را اضافه کرد به شخص باید آن شخص معین بشود چون آن شخص باید صلاحیت ارتباط با این خارج را داشته باشد و لذا گاهی اوقات می‌گویند آقا مثلا صد میلیون به من بده به ذمه‌ی فلانی می‌گویند آقا این بیچاره خودش یک میلیون هم ندارد چطور می‌خواهید صد میلیون به ذمه بگیرد لذا در باب ذمه اضافه‌ی بر اینکه انتساب به شخص است آن صلاحیت را هم می‌بینند لذا باید معین بشود. می‌گویند آقا این ذمه‌ی صد میلیون ندارد اصلا این قابلیت صد میلیون ندارد بیخود به ذمه‌ی این قرار ندهید. دقت فرمودید ؟**

**پس بنابراین قصد مالک، این قصدی را که ما اینجا اضافه کردیم، اضافه نکردیم در خود مکاسب هم آمده ، قصد مالک انصافا در باب بیع دخیل نیست، در باب وقف و نذر و این جور چیزها حتی بعضی ها گفتند عنوان شخص حتی در مثل نصب ولایت هم شرط است. یعنی اگر شما آمدید گفتید مثلا این طفل است ولی برایش قرار دادید شخص باید برایش معین بشود، اصولا در نسب اولیاء تعیین شرط است. نمی‌شود بگویید من یک کسی را ولی این بچه قرار دادم.**

**من سابقا چند دفعه عرض کردم بعد از اینکه صفویه تمسک کردند به مقوله‌ی عمر بن حنظله و ولایت فقیه و اینها و مرحوم مجلسی هم در مرآت العقول و عملا هم به اصطلاح مرحوم محقق کرکی را به عنوان ولی فقیه در آن زمان قرار دادند طبق فرمانی که شاه طهماسب. شاه طهماسب خیلی متدین و متعبد بود پسر شاه اسماعیل دومین پادشاه اسماعیلی‌ها ایشان در همان اول نامه‌اش دارد که طبق فرموده‌ی ائمه باید همه‌ی امور واگذار به فقیه بشود.**

**مجلسی هم در ذیل حدیث مقبوله‌ی عمر بن حنظله در جلد یک مرآت العقول در باب علم آنجا هم تمسک می‌کند آن وقت آنجا مجلسی می‌گوید وقال بعض المحققین، عجیب است الی الان در زمان ما بعضی ها برداشتند این را از مجلسی نقل کردند اما بیشترشان نیاوردند عبارت مجلسی را نیاوردند و این بعض المحققین اشکال اولش این است که این نمی‌شود این ر وایت عمر بن حنظله برای نصب ولایت برای فقیه باشد.**

**تا حالا شاید اشکال . اشکالش این است که اینجا می‌آیند نصب برای فقیه می‌کنند نصب نمی‌شود برای عنوان باشد نوعی نمی‌تواند باشد شخصی باید باشد. اصلا نصب که یک منصب اجتماعی است نمی‌شود برای کلی قرار بدهد برای عنوان قرار بدهد. البته عرض کردیم این چون چاپ نشده بود اخیرا در کافی که دارالحدیث چاپ کرده حواشی دارد مرحوم ملا رفیعای نائینی خیلی مرد ملا و دقیقی است انصافا خیلی حواشی لطیفی است زیاد نیست حواشی‌اش اما خیلی لطیف است این کلام برای ایشان است مجلسی اسم نبرده است. ملا رفیعای نائینی .**

**یکی از حضار : معنایش چیست ؟**

**آیت الله مددی : معنا ندارد که امام بگوید فقیه را نصب کردند نصب اصلا به نوع نمی‌خورد، نصب ولایت مقام ولایت روی شخص است این آقا را ولی قرار دادند مثلا من کنت مولاه فهذا علی مولاه نصب به شخص می‌خورد. نصب برای نوع محال است.**

**یکی از حضار : می‌گوید شاگر اول‌ها مبصر هستند. می‌گوید این دبیرستان ما هر کسی که شاگرد اول بود مبصر کلاسش است. این نصب نمی‌شود عرفا؟**

**آیت الله مددی : نه .**

**یکی از حضار : مشکل عقلی که ندارد.**

**آیت الله مددی : مشکل عقلائی داشته باشد کافی است . مشکل عقلائی می‌گویند نصب مثل همین بحث همین جاست دقت کردید ایشان چند تا اشکال می‌کند مرحوم مجلسی هم سعی می‌کند از اشکالات ایشان را جواب بدهد لکن آخر عبارت مجلسی ظاهرا اشکالات ایشان را بعضی را قبول می‌کند معلوم است نمی‌تواند سختش است به سختی جواب داده است.**

**علی ای حال بعضی از این آقایان معاصر که ولایت فقیه چند جلد نوشتند ایشان را به عبارت مجلسی آوردند ملتفت نشدند که این برای مرحوم ملا رفیعا است. مرحوم ملا رفیعای نائینی اشکال می‌کند و انصافا هم اشکالاتش زیاد است البته ما در بحث ولایت فقیه در آن دوره‌ی دوم هم کل اشکالات ایشان را خواندیم و کلا جواب دادیم و عرض کردیم جواب‌‎های مرحوم مجلسی هم مقداری‌اش قصور دارد.**

**حالا وارد این بحث نمی‌شوم . غرض اینکه دقت بکنید در عده‌ای از امور مثلا می‌گویند نوع نمی‌شود باید اضافه‌ی به شخص بشود. شما نمی‌توانید بگویید آقا من این بچه‌ای که صغیر است هر انسانی که سی سال باشد دوره‌ی دانشگاه رفته و دکتری خوانده این را ولی بچه قرار می‌‎دهم این نصب نمی‌شود. نمی‌شود یک عنوان را یک نوع را دقت می‌کنید سر این مثالی که برای شما عرض کردم. می‌شود بگوید من نصب قیم کردم این طوری نصب نیست این .**

**یکی از حضار : مؤمنین چطور ولایت دارند ، ولایت عام است دیگر همه را در بر می‌گیرد. ولایت عقلائی هم هست .**

**آیت الله مددی : من عرض کردم حالا چون شاید نشنیدید، عرض کردیم این که آقای خوئی معروف است که ایشان ولایت فقیه را در حد امور حسبه و اینها قبول می‌کنند عرض کردیم این ولایت نیست این نصب نیست، نصب نیست، حتی ولایتی که آقای خوئی گفتند نصب نیست این از باب لابدیت بالاخره این کار باید ... مثلا مسجدی است که متولی ندارد بالاخره باید یک متولی داشته باشد قدر متیقن فقیه است این از این باب است نصب نیست اصلا، عدول مؤمنین است. ولایت فقیهی که آقای خوئی قائل است همان ولایت عدول مؤمنین است. یعنی اگر فقیه بود، فقیه نبود عدول مؤمنین. هر دوی اینها نصب نیستند. چون ما می‌دانیم که شارع می‌خواهد امور مساجد اداره بشود و این مسجد مهمل نشود حالا فرض کنید چهار تا بقال دور و بر مسجد هستند آنجا انجام بدهند یا فقیه ایشان می‌گویند قدر متیقن او ، این نصب شرعی ندارد درش ولایت عدول مؤمنین نصب ندارد اشتباه نشود.**

**یکی از حضار : نصب عام و نصب خاص به آن می‌گویند .**

**آیت الله مددی : خوب بگویند . بحث این است که نصب عام نداریم . نه اشتباه نشود یعنی اگر گفت آقا این بچه کوچک است هر کسی که سی سال به بالا دارد و دانشگاهش را تمام کرده مثلا در رشته‌ی اداری و تخصصی من او را ولی قرار دادم برای این بچه خوب این که معنا ندارد چه کسی را ولی قرار دادی برای بچه ؟**

**یعنی این می‌تواند بگوید این صلاحیت دارد. اما این که به مجرد. البته خود این مطلب که هر کسی فقیه بود پس حاکم هم باشد خوب خیلی عقلائی هم نیست دیگر، فرض کنیم هر کسی دکتر بود وزیر بهداشت هم بشود خوب این که معنا ندارد. درست است وزیر بهداشت باید دکتر باشد اما نه اینکه هر کسی دکتر بود وزیر هم بشود، این دو تا با هم دیگر فرق می‌کند.**

**علی ای به هر حال وارد بحث ولایت فقیه نشویم به یک مناسبتی وارد شدیم این بحث فعلا باشد.**

**لذا من در آنجا عرض کردم مراد علمای ما نصب این اصطلاحی نیست این مراد در مقابل سلطه‌ای که در آن زمان بود راهی را برای اینکه شیعه انتخاب بکنند برای خودشان این در حقیقت مراد از این ، این جوابی که ما از ملا رفیعا داریم این است، خلاصه‌‌ی این جوابی که شما گفتید نه والتفصیل موکول الی محله .**

**یکی از حضار : آیه‌ی واولی الامر منکم اینجا اولی الامر نصب نشده ؟**

**آیت الله مددی :‌چرا ولذا هم دارد نزلت فینا خاصة فقط در دوازده امام است.**

**یکی هم همین موید مطلب را شما فرمودید اهلا بناصرنا شما برای تایید بنده فرمودید یکی هم همین آیه‌ی مبارکه است که اولی الامر آنجا چون معین هستند نصب شده است. نه اولی الامر هست چیزی که متولی امر است این در المنار نوشته شده است. لذا حتی روزنامه نگارها و خبرنگارها و خیلی توسعه‌ی عجیب و غریب داده هر کسی در امور اجتماعی هست حتی روزنامه نگارها را هم نوشته که اینها اولی الامر حساب می‌شوند.**

**خوب اینکه حرف عجیب و غریب است و این موید این است که نصب همین است که من عرض کردم حالا به هر حال قصد مالک هم هست. یک قصد دیگری هم هست آن نه تا شد که بشود تلک عشرة کاملة ، یک قصد دیگری هم هست که آن هم محل کلام است و آن آنجایی است که بعد از تمامیت عقد یعنی تمامیت نه بعد از عقد پیدا می‌شود.**

**آن در جایی است که بیاید عقدی را انجام بدهد و در ضمن او شرطی قرار بدهد عرض کردیم شرط در لغت عرب به معنای ربط است می‌آید آن التزام را ربط می‌دهد به التزام اول یعنی می‌گوید کتاب را فروختم به شرطی که برای من نامه بنویسی ، روشن شد ؟ این التزام را یعنی این فروختن را محدود می‌کند به این شرط حالا بحثی که هست ای است فرض کنیم آن شرط فاسد است.**

**گفت به شرطی که برای من نامه بنویسی بعد معلوم شد این عبد است اصلا باید اجازه از مولا بگیرد و مولا هم اجازه نمی‌دهد. بحث سر این است قصدتان به بیع درست است یا نه ؟ اخلال به شرط منشاء اخلال به خود عقد می‌شود یا نه، چون عقد را محدود کردیم به شرط دیگر، کتاب را فروختیم با این قصد این التزام را چسباندیم به آن التزام پس التزام اول شما مطلق نبود التزام اول شما محدود بود اما محدودش کردیم به یک چیز آن هم فاسد درآمد، شرعا آن درست نیست، اصلا شرعا آن باطل است.**

**آیا فساد شرط برمی‌گرداند به فساد عقد یعنی قصد شما را باطل می‌کند ؟ آیا فساد شرط در قصد شما تاثیر می‌گذارد؟ پس بگوییم عقد فاسد است. یا نه فساد شرط تاثیر نمی‌کند قصد عقد که کردیم به حال خودش محفوظ است، این مجموعه‌ی قصدهایی است که ما تصویر کردیم والعلم عند الله سبحانه وتعالی .**

**بعد هنوز نرسیدیم فردا از این کتاب می‌خوانیم.**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین**